



تئوری رستگاری در قرآن و روایات*

سید موسی صدر

پژوهشگر و مدرس سطح سه حوزه

چکیده:

نویسنده مقاله با این پیش‌فرض که فرمول رستگاری در قرآن با توجه به بسامد موجود آن در آیات عبارت است از ایمان و عمل صالح، این پرسش را مطرح کرده است که چرا در این فرمول از اخلاق به‌مثابه صفات و سجایای روحی سخن به میان نیامده است، با اینکه هم در آیات و هم در روایات، باطن مورد تأکید فراوان قرار گرفته است؟ نویسنده کوشیده است فرضیه‌های ممکن در این مورد را مطرح و بررسی نماید که در این راستا، ده فرضیه را به بحث گرفته و با نقد هشت مورد از آنها، دو فرضیه را مورد تأیید قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها:

اخلاق / عمل صالح / ایمان / رستگاری / باطن انسان

وجود انسان به سه ساحت عقیده، اخلاق و عمل تقسیم می‌شود. ایمان و کفر ساحت نخست، صفات و ملکات خوب و بد ساحت دوم، و حرکات و سکنات جوارحی محتوای ساحت سوم را شکل می‌دهد. این حقیقت می‌طلبد که سرنوشت اخروی و سعادت و شقاوت انسان در آخرت به چگونگی این سه ساحت بستگی داشته باشد. اما با کمال شگفتی آن‌گاه که قرآن از رستگاری انسان در قالب یک فرمول (ایمان/ عمل صالح) سخن می‌گوید، به دو ساحت از این سه ساحت توجه نشان می‌دهد و از ساحت سوم که اخلاق است، سخن نمی‌گوید.^۱ این در حالی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۲۹، تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۶/۱۰.

است که در روایات، بر صفات باطن و اخلاق، چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم تأکید شده است. به عنوان نمونه به روایات زیر نگاه کنید:

«مَا يُوَضَّعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ.» (مجلسی، مرآة العقول، ۱۶۶۸)

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيُعْطِيَ الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا يُعْطَى الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَغْدُو عَلَيْهِ وَيُرُوْحُ.» (مجلسی، بحار الانوار، ۳۷۷/۶۸)

«إِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ يَبْلُغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ.» (همان، ۳۸۱)

«مَا حَسَنَ اللَّهُ خُلُقَ عَبْدٍ وَ لَا خَلْقَهُ إِلَّا اسْتَحْيَا أَنْ يُطْعِمَ لَحْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ النَّارَ.» (همان، ۳۹۲)

«أَتَى النَّبِيُّ بِأَسَارَى فَأَمَرَ بِقَتْلِهِمْ خَلَا رَجُلٌ مِنْ بَيْنِهِمْ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُحَمَّدٌ كَيْفَ أَطْلَقْتَ عَنِّي مِنْ بَيْنِهِمْ فَقَالَ أَخْبَرَنِي جِبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ فِيكَ خَمْسَ خِصَالٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ الْغَيْرَةُ الشَّدِيدَةُ عَلَى حَرَمِكَ وَ السَّخَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ صِدْقُ اللِّسَانِ وَ الشَّجَاعَةُ فَلَمَّا سَمِعَهَا الرَّجُلُ أَسْلَمَ وَ حَسَنَ إِسْلَامَهُ وَ قَاتَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى اسْتَشْهَدَ.» (همان، ۳۸۴)

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ إِنَّ اللَّهَ دَفَعَ عَنْ أَيْبِكَ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ لِسَخَاءِ نَفْسِهِ.» (مفید، اختصاص، ۲۵۳)^۲

علاوه بر روایات، دیدگاه متفکران و اخلاقیان مسلمان نیز بر این پایه استوار است که آنچه سرنوشت سعادت‌مندان یا شقاوت‌مندان اخروی را تعیین می‌کند، نفس و حالات نفس است. علامه طباطبایی می‌گوید:

«أن المواد الدينية من المعارف الأصلية و الأحكام الخلقية و العملية لها ارتباط بالنفس الإنسانية من جهة أنها تثبت فيها علومها راسخة أو أحوالاً تؤدي إلى ملكات راسخة، و هذه العلوم و الملكات تكون صوراً للنفس الإنسانية تعين طريقها إلى السعادة و الشقاوة، و القرب و البعد من الله سبحانه» (طباطبایی، ۱۴۸/۲)

و در جای دیگر می‌گوید:

«ثم بين تعالى أن العمل يؤدي هذه الرابطة إلى النفس من جهة الهيئة النفسانية



التي تحصل لها من العمل و الحالة التي تؤديها إليها فقال تعالى: ﴿وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ (البقرة/۲۲۵)، و قال: ﴿وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ (البقرة/۲۸۴) و في هذا المعنى آيات أخر كثيرة. و يتبين بها أن جميع الآثار المترتبة على الأعمال من ثواب أو عقاب إنما تترتب بالحقيقة على ما تكسبه النفوس من طريق الأعمال، و أن ليس للأعمال إلا الوساطة.» (همان، ۳۷۷/۶؛ در این زمینه نیز رک: ۴۹/۸، ۲۰۴/۱۸، ۳۹۵/۱۹، ۴۳۶/۲)

«إن البدن مادی فان، و الروح مجرد باق، فإن اتصف بشرائف الصفات كان في البهجة و السعادة أبدا، و إن اتصف برذائلها كان في العذاب و الشقاوة مخلدا.» (نراقی، ۳۷/۱)

حال این پرسش مطرح است که فلسفه این دوگانگی چیست؟ چرا در فرمول رستگاری قرآن بر عمل تأکید شده است، اما در روایات بر باطن؟

یافتن پاسخ این سؤال افزون بر اینکه در ایجاد نظام اخلاقی منسجم و منطبق با متون دینی کمک می‌کند، در شیوه تربیت نیز مؤثر است؛ زیرا نقطه اساسی و حساس تربیتی در وجود انسان را به وی نشان می‌دهد و اینکه در تربیت بر کدام نقطه تأکید کند.

فرضیه‌ها

در رابطه با پرسش بالا، فرضیه‌ها و دیدگاه‌های گوناگونی قابل طرح و بررسی است که به ارزیابی فشرده آنها می‌پردازیم.

۱- یکی از فرضیه‌ها این است که برداشت فوق را اشتباه بدانیم و بگوییم گرچه قرآن بر عمل تأکید دارد، اما جنبه باطن را نیز فروگذار نکرده است و از اهمیت آن نیز سخن گفته است؛ مانند آیاتی که بر قلب و سلامت قلب تأکید می‌کند:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (شعراء/ ۸۹-۸۸)

﴿وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾ (بقره/۲۸۳)

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَاكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاَللَّهُ غَفُورٌ

حَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۲۵).

تردید نیست که سلامت قلب بدون صفات و ملکات نفسانی میسر نمی‌شود.

یا آیاتی که ستایش و پاداش یا نکوهش و کیفر الهی را به ذات انسان‌ها نسبت داده است، نه به فعلشان؛ مانند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (بقره/۱۹۵)، ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾ (بقره/۲۷۶)، ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران/۷۶)، ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ (آل عمران/۱۴۶)، ﴿إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ (اعراف/۱۹۶)، ﴿وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (انبیاء/۷۵)، ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (احزاب/۳۵)، ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ﴾ (ص/۸۳).^۳

از سوی دیگر، روایات نیز تنها بر صفات باطنی و ملکات نفسانی تأکید ندارد، بلکه بر عمل صالح نیز تکیه کرده است؛ مانند: «لا ینال ما عند الله إلا بالعمل» (حر عاملی، ۱/۶۹)، «أقصر نفسک عما یضرها من قبل أن تفارک، و اسع فی فکاکها کما تسعى فی طلب معیشتک، فإن نفسک رهینة بعملک» (همان، ۱۱/۲۳۶)، «لا تکن ممن یرجو الآخرة بغير عمل» (ابن شعبه حرانی، ۱۱۰)، «إِنَّكَ لَنْ يُغْنِيَ عَنْكَ بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَّا صَالِحُ عَمَلٍ قَدَّمْتَهُ فَتَزَوَّدْ مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ» (آمدی، ۱۵۴)

افزون بر این، این احتمال نیز وجود دارد که مقصود از تعبیراتی که در روایات راجع به اخلاق و خلق آمده است، عمل اخلاقی باشد، نه صفت اخلاقی نفسانی. بنابراین آن دوگانگی که در پرسش بحث، پیش فرض گرفته شده است، از میان می‌رود.

نقد دیدگاه

اما ظاهراً این فرضیه نادرست می‌نماید، زیرا ادعا این نیست که قرآن تنها بر عمل تکیه کرده است نه بر باطن، یا روایات بر باطن تکیه کرده است نه بر عمل، بلکه پرسش این است که چرا قرآن در فرمول رستگاری، تنها بر عمل تأکید دارد و از باطن و صفات باطنی سخن نمی‌گوید؟ این پرسش حتی در صورتی که فرضیه فوق را بپذیریم و بگوییم قرآن بر باطن و روایات بر عمل نیز تأکید دارند، باقی



است، بلکه مشکل مضاعف می‌شود؛ زیرا در این صورت افزون بر رابطه آیات و روایات، میان خود آیات قرآن و همچنین میان دو دسته روایات نیز دوگانگی پیش می‌آید، چون قرآن از یک سو قلب و باطن را اساس می‌داند، ولی از سوی دیگر عمل را یکی از دو رکن اساسی رستگاری معرفی می‌کند. یا برخی روایات باطن را اساس رستگاری می‌دانند، اما در برخی دیگر عمل مهم شمرده شده است. بنابراین با فرضیه یاد شده مشکل حل نمی‌شود، بلکه باید چاره دیگری جست.

۲- فرضیه دیگر این است که هدف و غایت اصلی دینداری، عمل و اطاعت است و نه وجود صفات نفسانی. صفات و ملکات نفسانی تا زمانی که به عمل نینجامد و در صحنه وجود انسان عینیت نیابد، ارزش ندارد. از این رو فرمول رستگاری بر اساس ایمان و عمل صورت‌بندی شده است.

این نظریه را می‌توان با چند قرینه تأیید کرد. نخست آیاتی که درجات اخروی انسان‌ها را بر اساس عمل تعیین می‌کند: ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَّبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام/۱۳۲)، ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْتِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ﴾ (احقاف/۱۹).

دوم آیاتی که ارزیابی و سنجش و ثواب و عقاب را بر اساس عمل می‌داند: ﴿لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (نور/۳۸)، ﴿مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (قصص/۸۴)، ﴿لِيَكْفَرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (زمر/۳۵)، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدُوقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾ (احقاف/۱۶).

سوم آیاتی که تهدید به حبط عمل می‌کند: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نَّاصِرِينَ﴾ (آل عمران/۲۲)، ﴿وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (مائده/۵)، ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام/۸۸)، ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (اعراف/۱۴۷)، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فَلَا

تُعْمَلُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَرِثًا» (کهف/۱۰۵). این تهدید نشان می‌دهد که عمل نقش اصلی دارد، وگرنه تهدید نسبت به آن صورت نمی‌گرفت.

چهارم روایاتی که عمل را مرجع نهایی و معیار کسب ثواب معرفی می‌کند: «فَإِنَّ نَفْسَكَ رَهِينَةٌ بِعَمَلِكَ» (حرعاملی، ۲۳۶/۱)، «لَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْعَمَلِ» (همان، ۶۹/۱)، «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرَىٰ يَقِينَهُ فِي عَمَلِهِ، وَ الْكَافِرَ يَرَىٰ إِنْكَارَهُ فِي عَمَلِهِ.» (حکیمی، ۴۶۷/۱)

پنجم دیدگاه برخی اصولیان در بحث تجری و انقیاد است که معتقدند آنچه موجب استحقاق ثواب و عقاب می‌شود، نفس عمل است، نه صفات و ملکات نفسانی؛ صفات نفسانی تنها باعث استحقاق مدح و ذم می‌شود نه بیشتر. (آخوند خراسانی، ۲۵۹/۱؛ انصاری، ۱۲/۱)

نقد دیدگاه

اشکال این فرضیه آن است که اگر عمل، غایت و هدف اصلی دینداری است، پس چرا در قرآن و روایات بر قلب و باطن که در مقابل عمل است، به‌عنوان عامل تعیین کننده در سعادت و شقاوت و پاداش و کیفر تأکید شده است؟ «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (شعراء/۸۸-۸۹)، «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَ لَكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ» (حج/۳۷)، «وَلَيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (آل عمران/۱۵۴)، «إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِيكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (انفال/۷۰).

«مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ أَمْرِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ.» (مجلسی، مرآة العقول، ۱۶۶/۸)

«يَبْتَلِي الْمُؤْمِنَ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ نَبِيَّةَ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَ كُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَىٰ نِيَّتِهِ.» (کلینی، ۸۵/۲)

«إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَ إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ...» (همان)



«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُحِبُّكَ وَإِذَا كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.» (حرعاملی، ۱۸۳/۱۶)

با این همه تأکید بر اهمیت قلب و حالات و صفات قلب، نمی‌توان گفت هدف اصلی در دینداری عمل است. دلایل این نظریه نیز جای نقد دارد، زیرا تأکید آیات بر عمل چیزی بیش از فرمول رستگاری در قرآن نیست؛ هر پاسخی که برای آن داده شود، پاسخ آیات نیز می‌تواند باشد. تأکید روایات بر عمل نیز مشکل را حل نمی‌کند، تنها تعارض دو دسته روایات را نشان می‌دهد که باید راه حلی برای آن یافت. اما در مورد دیدگاه اصولیان باید گفت هرچند آنان در بحث تجری و انقیاد، صفات باطنی را سبب استحقاق عقاب نمی‌دانند، اما عمل بیرونی را نیز سبب نمی‌دانند، بلکه براساس برخی دیدگاه‌ها، سبب استحقاق عقاب، عزم و جزم بر عمل است که پدیده‌ای باطنی است (آخوند خراسانی، ۲۵۹/۱). پس باز هم بر باطن تأکید می‌شود، نه بر عمل ظاهری.

۳- ممکن است بر عکس فرضیه پیشین، غایت و هدف دینداری را تحول وجودی ناشی از ملکات باطنی بدانیم که در این صورت، اخلاق، اصل و عمل، مقدمه و مدخل آن می‌شود و قرآن در فرمول رستگاری خواسته است بر مقدمه و سرآغاز تأکید کند؛ با این پیش‌فرض که در نهایت این مقدمه به آن ذی المقدمه منجر می‌شود. این احتمال نیز مؤیداتی دارد. تمام آیات و روایاتی که برای قلب و باطن انسان نقش تعیین کننده در سعادت و شقاوت اخروی قائل است، می‌تواند این دیدگاه را اثبات کند؛ ﴿مِثْلَ يَوْمٍ لَّا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَّا بَنُونَ﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿ (شعراء/۸۸-۸۹)، ﴿وَ مَنْ يَعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (حج/۳۲)، ﴿إِنَّ الْعَبْدَ لِنَيْالٍ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةً الصَّائِمِ وَ الْقَائِمِ﴾ (مجلسی، بحار الانوار، ۳۸۶/۶۸)، ﴿أَعْطَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْعَبْدَ شَيْئًا مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ خُلُقِهِ وَ حُسْنِ نِيَّتِهِ﴾ (آمدی/۹۲).

نقد نظریه

این نظریه گرچه فی الجمله درست است، اما به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که اگر عمل صرفاً مقدمه و مدخل است، چرا در فرمول رستگاری از مقدمه سخن گفته می‌شود نه از ذی المقدمه، در حالی که باید از ذی المقدمه که ارزش بالاصاله دارد، سخن گفته شود، نه از مقدمه که ارزش بالغیر دارد. البته این نظریه تقریر دیگری نیز دارد که قابل پذیرش است و در آینده بدان خواهیم پرداخت.

۴- یکی از فرضیات این است که عمل صالح در فرمول رستگاری به معنای اعم از عمل روحی و رفتاری (جوارحی / جوانحی) باشد که در این صورت، جمله «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، حالات روح را نیز شامل می‌شود. پس گویا در فرمول رستگاری به هر سه بخش وجود انسان تأکید شده است.

نقد دیدگاه

این فرضیه گرچه در مورد برخی اعمال روحی مانند نیت و عزم درست است، اما نسبت به همه صفات و ملکات روحی صادق نیست؛ زیرا همه صفات از مقوله فعل نیستند؛ مانند صبر، سخاوت، عزت نفس و... این صفات یک نوع حالت برای روح است تا یک عمل، و تعبیر عمل در مورد اینها تعبیر حقیقی نمی‌نماید.

۵- احتمال دیگر نزدیک به فرضیه بالا این است که عمل صالح تنها از حرکت جوارحی حکایت نمی‌کند، بلکه تمام اخلاق و ملکات نفسانی را دربر می‌گیرد؛ زیرا خُلُق چیزی جز همان عمل متراکم در نفس نیست که در این صورت، ذکر عمل صالح در فرمول رستگاری، از اخلاق بی‌نیاز می‌کند.

نقد فرضیه

اما این احتمال نیز ره به جایی نمی‌برد، برای اینکه اگر مقصود از تراکم، تعدد و تکرار باشد، در این صورت تکرار عمل در خارج باعث پیدایش یک حالت در روح می‌شود، نه اینکه خود آن حالت عمل متراکم است. و اگر مقصود از واژه تراکم، انباشتگی و تجمع باشد، باید گفت این تعبیر اساساً تعبیر مجازی و استعاره‌ای



است، نه حقیقی؛ زیرا عمل مجموعه‌ای از حرکات متصرم الوجود است و تراکم در آن معنا ندارد.

۶- احتمال دیگر نزدیک به فرضیه پیشین این است که «عملوا الصالحات» کنایه از صلاح نفس باشد و فرمول رستگاری «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» برابر با تعبیر «المؤمنون الصالحون» قرار گیرد. در این صورت رستگاری منوط به صفات نفسانی شده و تعارض و دوگانگی آیات و روایات از میان می‌رود. برای تأیید این فرضیه می‌توان به دو مؤید تمسک کرد: یکی اینکه در مورد ایمان که تعبیر فعل «آمنوا» به کار رفته است، صرف حدوث ایمان کافی نیست، بلکه باید ایمان استمرار و ثبات داشته باشد و به‌عنوان یک واقعیت راسخ در قلب جای گیرد. این می‌تواند قرینه باشد بر اینکه در جمله «عملوا الصالحات» نیز مقصود صرف عمل صالح نیست، بلکه باید صلاح در قالب صفات و ملکات نفسانی ظهور کند.

دیگر اینکه قرآن کریم همیشه از تعبیر «الصالحات» سخن می‌گوید. با توجه به اینکه جمع همراه با الف و لام افاده عموم می‌کند، معنای این تعبیر آن است که رستگاری تنها با یک عمل صالح میسر نمی‌شود، بلکه باید تمام اعمال صالح انجام گیرد. از سوی دیگر با توجه به اینکه انجام همه اعمال صالح در بستر زمان بدون اینکه نفس به صلاح رسیده باشد، در عمل میسر نیست، نتیجه این می‌شود که فرمول رستگاری گرچه به‌ظاهر بر عمل تکیه کرده است، اما این تعبیر در واقع کنایه از صفات و ملکات نفسانی است و در حقیقت صلاح نفس مقصود است.

نقد دیدگاه

این فرضیه گرچه به واقع نزدیک می‌نماید، اما براساس آن این پرسش بدون پاسخ می‌ماند که چرا خداوند در فرمول رستگاری به کنایت سخن گفته است نه به صراحت، در حالی که معمولاً موقعیت، موقعیت صراحت و وضوح است، نه کنایه و مجاز.

۷- فرضیه دیگری که می‌توان در این زمینه مطرح کرد، این است که ایمان در گزاره «الذین آمنوا» مستلزم صفات و ملکات باطنی نیز هست؛ زیرا تحقق ایمان در وجود یک انسان نمی‌تواند بدون فضایل نفسانی صورت گیرد. هر جا ایمان است،

فضایل و ملکات نیک نفسانی نیز وجود دارد. از این رو ذکر ایمان از ذکر اخلاق بی‌نیاز می‌کند. (در رابطه با نقش ایمان در فضایل اخلاقی رک: طباطبایی، ۱۲۳/۹)

نقد دیدگاه

اما ظاهراً این فرضیه نیز مانند فرضیه پیشین نادرست است، زیرا مقصود از ایمان در جمله «الذین آمنوا» یا ایمان حقیقی است، یا ایمان ظاهری و صوری. اگر مقصود ایمان حقیقی باشد - که در ظاهر همین تفسیر درست است - در این صورت ایمان حقیقی گرچه مستلزم صفات و ملکات نیک نفسانی است، اما مستلزم عمل صالح نیز هست،^۸ پس باید از ذکر آن نیز بی‌نیاز کند، درحالی‌که چنین نیست.

اما اگر مقصود از ایمان، ایمان ظاهری و صوری باشد - که البته بعید است، زیرا در فرهنگ قرآن جایگاه ایمان قلب است و تا هنگامی که ایمان حقیقی نشده است، در قلب جا ندارد و هرگاه در قلب جای گرفت، حتماً حقیقی است - در این صورت ایمان نه مستلزم عمل صالح است، و نه مستلزم اخلاق صالح، در نتیجه از ذکر هیچ کدام بی‌نیاز نمی‌کند.

۸- فرضیه دیگر در این زمینه می‌تواند این باشد که فرمول ایمان و عمل صالح فرمول حداقلی است؛ یعنی حداقل نیازمندی ورود به بهشت، ایمان و عمل است، اما درجات بالای بهشت نیاز به صفات نفسانی دارد. این فرضیه از دو مقدمه تشکیل شده است که اثبات آن دو می‌تواند مؤید این دیدگاه باشد.

نخست اینکه بهشت درجات متعددی دارد که این مقدمه با توجه به آیات قرآن، جزء بدیهیات شمرده می‌شود؛ ﴿وَلَاخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا﴾ (اسراء/۲۱)، ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ (انفال/۴)، ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ (آل عمران/۱۶۳)، ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عِدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه/۷۲).

دیگر اینکه ایمان و عمل صالح وسیله ورود به بعضی از درجات است. این مقدمه دوم نیز مقتضای جمع بین آیات و روایات است. چنان‌که برخی فیلسوفان



همین حقیقت را با تعبیرهای دیگری مانند تفکیک میان نعمت‌های جسمانی و روحانی در آخرت میان کاملان و متوسطان (مطهری، ۷۵/۲۷)، تفکیک میان بهشت جسمانی و روحانی و اختصاص دادن هر قسم به گروه خاصی را مطرح کرده‌اند. (ملاصدرا، الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية، ۲۵۲؛ همو، شرح الهدایة الاثیریة، ۴۶۰، شرح المنظومة للحکیم السبزواری، المقصد السادس، الفریدة الثانية، سبحانی الإلهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ۴/۲۸۸)

نقد نظریه

این نظریه نیز جای تردید و تأمل دارد، زیرا درست است که بهشت درجات متعدد دارد، اما اینکه این درجات به‌گونه‌ای تقسیم شود که درجات پایین‌تر به صاحبان عمل صالح و درجات بالاتر به صاحبان ملکات و اخلاق صالح داده شود، از لحاظ منابع دینی قابل اثبات نیست؛ زیرا رضوان الهی که درجه بالای بهشت به‌شمار می‌آید، برای هر دو دسته وعده داده شده است: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ بَشِّرْهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿ (توبه/۲۰-۲۱)، ﴿وَ عَدَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه/۷۲)، ﴿قُلْ أَوْبَيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكَمُ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿ الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿ (آل عمران/۱۷-۱۵).

بنابراین چنان تفکیکی میان صالحان و دارندگان عمل صالح در آیات قرآن مشاهده نمی‌شود. گذشته از این، آیه کریمه ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ﴾ إِلَّا مَنْ اتَى اللَّهَ بَقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿ (شعراء/۸۹-۸۸) نشان می‌دهد که تنعم به نعمت‌های بهشت در هر مرتبه‌اش بدون صبرورت و جود و روحی میسر نمی‌شود. تفکیک فیلسوفان میان بهشت جسمانی و روحانی نیز معطوف به ذات و عمل نیست، بلکه بیشتر به لحاظ معرفت عقلی و عدم معرفت عقلی است. از نگاه آنان، کسانی که در دنیا به معرفت

عقلی دست یافته‌اند - که از نظر آنان، انسان‌های کامل به‌شمار می‌آیند - در آخرت به لذت‌های روحانی می‌رسند که بالاتر از نعمت‌های جسمانی است، اما متوسطان و پایین‌ترها که به چنین معرفتی دست نیافته‌اند، به نعمت‌های جسمی می‌رسند (ملاصدرا، الحکمة المتعالیة، ۹/ ۱۲۳). این مطلب ربطی به مدعای فوق ندارد.

به نظر می‌رسد هیچ یک از فرضیه‌های یاد شده تا کنون به سؤال مطرح در این پژوهش پاسخ قانع‌کننده‌ای نمی‌دهد. اما دو فرضیه دیگر باقی مانده است که می‌تواند به‌گونه‌ای نسبتاً شایسته، پرسش فوق را پاسخ دهد و اشکالی نیز بر آن وارد نباشد.

۹- یکی از آن دو فرضیه این است که با توجه به آیه ۹ سوره عنکبوت ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ﴾ و آیات مشابه دیگر، صلاح نفسانی معلول و زاییده ایمان و عمل صالح است؛ زیرا در این آیه، کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، به ورود در جمع صالحان بشارت داده شده‌اند. این بدان معناست که ایمان و عمل صالح از عوامل باطن است. اگر این برداشت درست باشد، دوگانگی موجود میان آیات و روایات در فرمول رستگاری برطرف می‌شود؛ زیرا در این صورت فرمول رستگاری که بر ترکیب ایمان و عمل صالح تأکید دارد، به بیان دیگر بر صلاح ذات و باطن تأکید می‌کند و در حقیقت این فرمول، تعبیر باز شده و بسط یافته همان اهمیت اخلاق و صلاح باطن است که به خاطر وضوح و تسهیل دستیابی به آن، به عوامل سازنده‌اش (ایمان/عمل صالح) تعبیر شده است. به سخن دیگر، بر مبنای این فرضیه، فرمول رستگاری و اهمیت باطن، دو تعبیر از یک حقیقتند. یک تعبیر اجمالی و سر بسته که عبارت است از اهمیت باطن و قلب و اخلاق، و دیگری تعبیر بسط یافته و تفصیلی که عبارت است از ایمان و عمل صالح که تأکید بر این تعبیر اخیر، به دلیل راهنمایی به روش دستیابی است.

۱۰- فرضیه دوم این است که عمل صالح و ذات صالح هر دو اهمیت دارند، اما هر کدام از جهتی و همین اختلاف جهت باعث شده است که فرمول رستگاری با تعبیر «ایمان/عمل صالح» بیان شود. توضیح اینکه عمل صالح (به تبع رابطه عمل/صفات) سه نقش عمده نسبت به ذات و صفات نفسانی دارد. یکی باعث پیدایش ملکات صالح نفسانی می‌شود؛ چه اینکه بلکه نفسانی حاصل تکرار عمل است.



دیگر اینکه عمل صالح باعث تدوام و بقای ملکات فاضله می‌شود؛ زیرا با عمل غیر صالح، صفات و ملکات صالح به تدریج از بین می‌رود. و سوم اینکه عمل صالح معیار صفات و ملکات باطن است که با آن، باطن و صفات باطنی عیار می‌شود و میزان خلوص و واقعیت داشتن‌شان سنجیده می‌شود. (ملاصدرا، الحکمة المتعالیه، ۱۳۶/۵؛ حکیمی، ۴۸۷/۱)

خلاصه کلام اینکه عمل صالح هم ایجاد کننده صفات صالح است، هم تثبیت کننده، و هم تصفیه کننده؛ ﴿وَ لِيُنَبِّئَنَّ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (آل عمران/۱۵۴). براساس این سه نقش می‌توان نتیجه گرفت که صفات و ملکات باطنی از نظر وجودی و کمیت و کیفیت، وابسته به عمل است. به تعبیر دیگر، عمل علت است و صفات باطنی معلول.

اما از سوی دیگر با توجه به این حقیقت که رابطه میان انسان و پاداش و کیفر اخروی رابطه حقیقی است، نه اعتباری و فرضی (طباطبایی، ۳۷۶/۶) و این بدان معناست که بدون صیروت و جودی و تحول در ذات، رستگاری معنا ندارد، باید گفت آنچه علت و عامل اصلی رستگاری است، صلاح باطن و صلاح ذات است و نه عمل محض؛ ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (شعراء/۸۹-۸۸).

با توجه به این دو نکته می‌توان گفت که چرا در منابع دینی، فرمول رستگاری با تعبیر «ایمان/ عمل صالح» بیان شده است، درحالی‌که در جای دیگر بر قلب و باطن و صفات باطنی تأکید شده است. راز مطلب این است که آنجا که بر قلب و باطن تأکید شده، نسبت انسان با رستگاری در نظر گرفته شده است، و آنجا که بر ایمان و عمل صالح تأکید شده است، بر تشویق و ترغیب انسان برای ایجاد صلاح باطن تأکید گردیده است.

به تعبیر دیگر، منابع دینی گاهی در مقام تشویق به رستگار شدن است، و گاهی در مقام ارزیابی عوامل مختلف در رستگاری. آنجا که در مقام ارزیابی است، بر باطن و قلب و صفات نفسانی تأکید کرده است؛ چون این تغییر باطن و صیروت وجودی است که رابطه حقیقی با پاداش و کیفر پیدا می‌کند. و آنجا که در مقام تشویق است، به ایمان و عمل تأکید کرده است؛ چون با ایمان و عمل است که باطن اصلاح

می‌شود و اساساً باطن و صفات و ملکات باطنی تنها از طریق عمل، مقدور و مورد تکلیف می‌تواند قرار گیرد؛ و این دو جهت با یکدیگر ناسازگار نیست.

نتیجه بحث

اگر فرضیه‌های یاد شده را به صورت فشرده بیان کنیم، به این صورت خواهد بود:

۱- در بیان فرمول رستگاری میان منابع دینی تعارض و دوگانگی وجود ندارد و تصور تعارض، ناشی از عدم دقت در منابع دینی است.

۲- هدف اصلی دینداری، عمل و اطاعت است و از این رو در فرمول رستگاری بر آن تأکید شده است.

۳- هدف اصلی دینداری، اخلاق و تحول وجودی ناشی از آن است و تأکید بر عمل در فرمول رستگاری، به دلیل مقدم بودن آن است.

۴- عمل صالح اعم از عمل جوراحی و جوانحی است و همان گونه که رفتار بیرونی را نشان می‌دهد، عمل نفسانی را نیز حکایت می‌کند، پس فرمول رستگاری جامع است.

۵- عمل صالح اخلاق را نیز دربر می‌گیرد؛ چون اخلاق چیزی جز عمل مترکم نیست، پس فرمول رستگاری چیزی را فروگذار نکرده است.

۶- عمل صالح کنایه از ذات صالح است که ناشی از اخلاق می‌باشد، پس فرمول رستگاری مشتمل بر ایمان و اخلاق است.

۷- ایمان اخلاق را نیز در پی دارد، پس فرمول رستگاری همه ابعاد وجود انسان را دربر می‌گیرد.

۸- فرمول ایمان و عمل صالح فرمول حداقلی است، پس برای سطوح رستگاری، فرمول‌های مختلف وجود دارد.

۹- ایمان و عمل صالح با هم کنایه از ذات صالح است، اما تعبیر ایمان و عمل صالح در فرمول رستگاری به دلیل تعلیم روش دستیابی به ذات صالح است.

۱۰- اخلاق و ذات صالح اساس رستگاری است، اما از آنجا که عمل علت پیدایش آن می‌باشد، در مقام تشویق و ترغیب به ایجاد ذات صالح، به عمل تعبیر شده است.



همان گونه که اشاره شد، بیشتر فرضیات گوشه‌ای از واقعیت را بیان می‌کند، اما نمی‌تواند میان اهمیت باطن و سیورورت وجودی انسان از یک سو، و تعبیر به «عمل» در فرمول رستگاری انسان از سوی دیگر سازگاری کامل ایجاد کند؛ به جز دو فرضیه اخیر که تا حدودی از این ویژگی برخوردارند. اما در عین حال فرضیه اخیر خود مبتنی بر یک پیش‌فرضی است که اگر این پیش‌فرض مورد نقد قرار گیرد، ممکن است این فرضیه نیز مورد پذیرش قرار نگیرد. آن پیش‌فرض عبارت است از علیت عمل برای پیدایش صفات و ملکات نفسانی. ممکن است گفته شود که رابطه برعکس است؛ یعنی این صفات و ملکات نفسانی است که علت عمل است، نه آن گونه که در فرضیه آمده است. شاید آیه ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾ (اسراء/۸۴) به گونه‌ای اشاره به همین رابطه داشته باشد.

این احتمال گرچه دور از واقع نمی‌نماید، اما چندان استواری و استحکام لازم را ندارد؛ زیرا اگر صفات و ملکات نفسانی را به معنای حالت به فعلیت رسیده و تثبیت شده بدانیم - چنان‌که تعبیر سجیه و خلق می‌رساند^۶ - در این صورت طبیعی است که اخلاق معلول عمل است و نمی‌تواند بدون عمل پدید بیاید. حالت‌های قبل از عمل مانند حرص یا حسد به عمل نرسیده، بیشتر یک زمینه و استعداد شمرده می‌شود تا یک خلق و سجیه. البته آیه کریمه بیانگر نقش شاکله در عمل است، اما اولاً مقصود از شاکله - چنان‌که در روایات تفسیر شده است - نیت است و نه صفات نفسانی و اخلاق، و ثانیاً نقش شاکله در کیفیت و چگونگی عمل است و نه اصل پیدایش عمل، درحالی‌که پیش‌فرض فرضیه، نقش عمل در پیدایش صفات و ملکات نفسانی است. بنابراین منافاتی میان آیه کریمه و پیش‌فرض یاد شده مشاهده نمی‌شود.

پی نوشت ها:

۱. شکل عینی و تحقق یافته فلاح و رستگاری از نگاه قرآن کریم عبارت است از ورود به بهشت و تنعم از نعمت های آن، از جمله رضوان الهی. از همین رو در سوره مؤمنون پس از آنکه از فلاح مؤمنان و ویژگی های مفلحان سخن می گوید، در انتها به بهشت وعده می دهد؛ «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». همین نکته نشان می دهد که اگر مفهوم فلاح در آیات متعدد به امور مختلف مانند تزکیه نفس «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»، نماز «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى»، انفاق و ... نسبت داده شده است، همه آن امور از عوامل ورود به بهشت است. از سوی دیگر وقتی آیات مربوط به بهشت را مطالعه می کنیم، می بینیم که قرآن کریم روی دو عامل خیلی تأکید دارد: یکی ایمان و دیگر عمل صالح. این تأکید به گونه ای است که پربسامدترین واژه و ترکیب در رسیدن به بهشت، ترکیب «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» است. این حقیقت حکایت از آن دارد که تعبیر ایمان و عمل صالح گویا فرمول و صورت بندی شده تمام عوامل مطرح در آیات دیگر است. بنابراین می توان ادعا کرد که فرمول رستگاری و تعبیر کلی عامل ورود به بهشت از نگاه قرآن، ایمان و عمل صالح است.

۲. در رابطه با معنای حسن خلق مرحوم مجلسی می گوید: «و الخلق بالضم يطلق على الملكات و الصفات الراسخة فى النفس حسنة كانت أم قبيحة و هى فى مقابلة الأعمال، و يطلق حسن الخلق غالبا على ما يوجب حسن المعاشرة و مخالطة الناس بالجميل.

قال الراغب: الخلق و الخلق فى الأصل واحد لكن خص الخلق بالهيئات و الأشكال و الصور المدركة بالبصر، و خص الخلق بالقوى و السجایا المدركة بالبصيرة و قال فى النهاية: فيه ليس شىء فى الميزان أثقل من حسن الخلق، الخلق بضم اللام و سكونها الدين و الطبع و السجية و حقيقته أنه لصورة الإنسان الباطنة و هى نفسها و أوصافها و معانيها المختصة بها بمنزلة الخلق لصورته الظاهرة و أوصافها و معانيها و لهما أوصاف حسنة و قبيحة، و الثواب و العقاب يتعلقان بأوصاف الصورة الباطنة أكثر مما يتعلقان بأوصاف الصورة الظاهرة، و لهذا تكررت الأحاديث فى مدح حسن الخلق فى غير موضع، كقوله: أكثر ما يدخل الناس الجنة تقوى الله و حسن الخلق، و قوله أكمل المؤمنين إيمانا أحسنهم خلقا و قوله: إن العبد ليدرك بحسن خلقه درجة الصائم القائم، و قوله: بعثت لأتمم مكارم الأخلاق، و أحاديث من هذا النوع كثيرة و كذلك جاء فى ذم سوء الخلق أحاديث كثيرة، انتهى». (مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول، ۱۶۶/۸)

۳. با توجه به اینکه اسم فاعل و اسم مفعول دلالت بر تلبس ذات به صفت می کند و نه حدوث فعل. در این زمینه رک: إعراب القرآن و بیانه، ۴۰۱: «فى قوله تعالى «فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين» مخالفة بين الصيغة الفعلية و هى «صدقوا» و الصيغة الاسمية فى قوله «الكاذبين» و



النکته فی هذه المخالفة أن اسم الفاعل يدل على ثبوت المصدر فی الفاعل و رسوخه فيه و الفعل الماضی لا يدل علیه.» و نیز رک: الکشاف عن غوامض حقایق التنزیل، ۶۲۶/۱؛ البحر المحیط فی التفسیر، ۲۴۹/۵.

۴. مؤید این ادعا روایاتی است که ایمان را نه تنها در پی دارنده عمل، بلکه به صورت مبالغه‌ای خود عمل معرفی کرده است؛ مانند: «الإيمان لا يكون إلا بعمل، و العمل منه. و لا يثبت الايمان إلا بعمل»، «الإيمان عمل كلّه». (حکیمی، ۷۲/۱)

۵. به همین دلیل است که در آیات متعدد، بهشت برای صالحان معرفی شده است و انسان‌ها آرزو می‌کنند که در آخرت از گروه صالحان شمرده شوند؛ «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ» (عنکبوت/۹)، «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ» (منافقون/۱۰)، «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (عنکبوت/۲۷)، «وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (نحل/۱۲۲)، «وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ» (مائده/۸۴)، «وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (بقره/۱۳۰).

۶. «سجیه» همان گونه که لغت‌شناسان گفته‌اند، از ماده «سجو» که متضمن معنای سکون و فراگیری است، به مفهوم طبیعت و غریزه و یا حالت تثبیت شده و ملکه در نفس است. (رک: مجمع البحرین، مقایس اللغه، التحقیق فی کلمات القرآن، ذیل واژه سجو) «خلق» نیز چنان‌که راغب می‌گوید، صورت باطنی انسان و سجایای اخلاقی است (رک: تفسیر مفردات القرآن). چنان‌که پیداست، در هر دو واژه مفهوم ثبات و استقرار و تثبیت شدن نهفته است.

منابع و مأخذ:

۱. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغه، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۶۶ق.
۲. اندلسی، ابوحنیان؛ البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
۳. انصاری، مرتضی؛ فرائد الاصول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.
۴. آخوند خراسانی، محمد کاظم؛ کفایة الاصول، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۵. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ش.

۶. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۷. حکیمی، محمد رضا؛ الحیاة، ترجمه: احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دار القلم، ۱۴۱۲ق.
۹. زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۰. سبحانی، جعفر؛ الالهیات علی هدی الکتاب والسنة والعقل، قم، المركز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۱۱. سبزواری، هادی؛ تهران، شرح المنظومه، نشر ناب، ۱۳۶۹ش.
۱۲. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۹۸۱م.
۱۳. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم؛ الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، مشهد، المركز الجامعی للنشر، ۱۳۶۰ش.
۱۴. _____؛ شرح الهدایة الاثیریة، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۵. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعہ مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۱۶. طریحی، فخر الدین؛ مجمع البحرین، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول الکافی، ترجمه: مصطفوی، تهران، کتاب فروشی علمیه اسلامیة، ۱۳۶۹ش.
۱۸. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، بی تا.
۱۹. _____؛ مرآة العقول، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۴ق.
۲۰. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۲۱. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار، تهران، صدرا، بی تا.
۲۲. مفید، محمد بن محمد؛ الإختصاص، قم، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۲۳. نراقی، ملا محمد مهدی؛ جامع السعادات، بیروت، اعلمی، بی تا.